

معانی دو بیت از غزلی و نسخه بدل های آن ها از دیوان حافظ

ماشاء الله کامران

مدرس سابق ادبیات عرب دانشگاه تهران

□ در این گفتار، اول از همه، به منظور تکریم خدمات حافظ شناسان، نظریات جمعی از آن بزرگواران را در این جا عیناً نقل می کنیم.

الف. شرح غزل های حافظ: «شمع می خواست راز خلوت ما را
فاش سازد، شکر خدا را که راز دلش در زبانش اثر کرد
سر: نهفته

تصویر خیال در این بیت چنین است که شمع مونس اهل خلوت است، ولی چون به صفای آنان رشک می برد شعله ی حسد در دلش به طور نهفته پدید می آید اما وقتی می خواهد راز اهل خلوت را فاش سازد، این شعله ی حسد زبانش را می سوزاند شکر خدا را که زبانش می سوزد و نمی تواند اسرار خلوت را فاش سازد علی هذا مراد از سر دلش حسدی است که در دلش نهفته است.» (ص ۲۸۳)

به طوری که در ذیل مشاهده خواهیم کرد، شرح و تفسیر مزبور هیچ راهی به دهی نمی برد و چون تاکنون لغات، استعارات و محذوفات بیت بویژه موقعیت اعرابی کلمات از دیدگاه صرفی نحوی و بدیعی ارائه نشده است ناچاریم آخرین شرح و تفسیری را که بعد از شرح غزل ها هم نگاشته شده است در این جا نقل کنیم.

ب. آینه ی جام: معنای بیت:

معنای بیت روشن است ولی اندک توجهی به لطف آن ضروری است. در مصراع اول می گوید: خواست و قصد شمع افشای خلوت ما بود. خواست و قصد در دل است و همین است مقصود حافظ از «سر دلش» در مصراع دوم آن گاه از لحاظ معنی و مفهوم «افشای راز» را که سر دل شمع است با شعله و نور شمع در مصداق یکی می داند و می گوید: شکر خدا را که این «سر دل» که همان افشای راز و برابر با شعله ی آتش است، در زبان خودش گرفت و سبب سوختن و تمام شدنش شد. (آینه ی جام، ص ۹۵)

در شروح و تفاسیر بیت مورد بحث به طور کلی افشاگری شمع معنی نشده و مفهوم واقع نگردیده است. شمع می خواست افشاگری کند یعنی چه؟ و ناصواب بودن شرح ها از همین نقطه شروع می گردد. ضمن این که هیچ یک از معانی لغات، جملات،

استعارات، محذوفات، نکات نحوی و موقعیت اعرابی کلمات هم ارائه نگردیده است زیرا خواست شمع و «سر دل» او و «راز خلوتیان» و «شعله ی آتش» هر یک دارای معنای مستقلی هستند و هر یک از آن ها به عنوان استعاره ای مخصوص، به کار گرفته شده اند، هم چنان که «سر دل» متعلق به شمع است و «راز خلوت» متعلق به عاشق و معشوق، یعنی حافظ و دلدارش که شمع در نظر داشته راز آنان را فاش کند و این دو نه تنها ارتباطی با یکدیگر ندارند، بلکه شاعر آن دو را در مقابل یکدیگر قرار داده است که تا معنای یکایک آن ها همراه با موقعیت اعرابی از دیدگاه نحو مشخص نگردد، معنای بیت هم چنان، تا به حال به دست نیامده است و در تاریکی به سر خواهد برد.

معانی لغات، جملات، استعارات، محذوفات نکات نحوی و موقعیت اعرابی کلمات

«افشای راز کردن شمع» یا افشاگری شمع: در زبان فارسی شعرا شمع در حال سوختن و شعله ور بودن را به نام افشاکننده ی راز و نیاز و بوس و کنار عاشق و معشوق خوانده اند زیرا شمع در این حال تاریکی ها را برطرف می سازد و در نتیجه آن چه را که در درون آن ها می گذرد مورد دید دیگران قرار می دهد که عکس آن یعنی شمع خاموش نمی تواند افشاگری نماید لذا قصد شمع از افشاگری، این بوده که می خواسته به سوختن و پرتوافشانی خود ادامه دهد تا وقتی که راز و نیاز و بوس و کنار عاشق و معشوق شروع شود، به افشاگری بپردازد، به عبارت دیگر شمع روشن است و هنوز راز و نیاز و بوس و کنار شاعر و معشوق او شروع نشده است نتیجه آن که اگر راز و نیاز و بوس و کنار آن ها شروع شده بود، شمع هم افشاگری خود را انجام داده بود، شمع انسان نیست و شعور این را ندارد که راز و نیاز افراد را به خاطر بسپارد و بعداً برای این و آن بازگو نماید.

۲- سر دلش: سر دل شمع، این کلمه ی مرکب در بیت مزبور از دیدگاه نحو فارسی و موقعیت اعرابی، خلاف نظر اکثر قریب به اتفاق شارحان و ناقدان محترم من جمله سودی و دکتر هروی فاعل یا مسندالیه جمله نیست بلکه مفعول بی واسطه است، با حذف علامت آن یعنی حرف «را»، زیرا فاعل و مسندالیه آخرین جمله ی بیت همان کلمه ی شمع است و هم چنین از دیدگاه لغوی و صنایع بدیعی خلاف نظر تمامی شارحان و ناقدان استعاره یی است برای مقدار فتیله یی که در شکم شمع مستتر است و قابل رویت نیست.

۳- زبان: این کلمه را شاعر صرفاً به عنوان استعاره یی برای شعله ی شمع به کار گرفته است و موقعیت اعرابی آن مفعول با واسطه است با حذف مضاف الیه یعنی ضمیر «ش» که بر مبنای قرینه ی موجود در بیت، یعنی کلمه ی مرکب «سر دلش» حذف

گردیده است.

۴- گرفتن: این مصدر در بیت مورد بحث نه به معنای «اخذ کردن» است نه به معنای «گرفتن» و «شعله‌ورشدن» بلکه صرفاً به معنای نهادن، قراردادن یا گذاشتن به کار گرفته شده است. مثال اول: در دامن گرفتن یعنی در دامن نهادن، در دامن گرفت یعنی در دامن قرار داد.

مثال دوم: در ترک گرفتن یعنی در ترک خود قراردادن در ترک خود گرفت یعنی در ترک خود قرار داد.

مثال سوم: ملوک را نشاید که کاغذ بر زانو گیرند و دبیروار بنشینند تا چیزی نویسند «نوروزنامه»

معنای مصراع اول: شمع می‌خواست راز ما خلوت گزیدگان را فاش نماید. این جمله بدین معنی است که شمع روشن بود و در نظر داشت وقتی که راز و نیاز و بوس و کنار ما (من و معشوق) شروع شود، آن‌ها را فاش نماید. به عبارت دیگر اگر راز و نیاز عاشق و معشوق خلوت گزیده شروع شده بود، شمع هم خواه ناخواه، افشاگری خود را انجام داده بود. لبّ مطلب در مصراع اول این است که شمع روشن بود و می‌خواست به سوختن و شعله‌ور بودن خود ادامه دهد تا وقتی که راز و نیاز و بوس و کنار ما شروع شود، آن‌ها را برملا سازد. متن مصراع دوم با محذوفات آن:

شکر خدا [را] که [شمع] سردلش [را] در زبان [ش] گرفت.

معنای مصراع دوم: خدا را شکر که شمع ته‌مانده‌ی فقیله‌اش را هم در زبانه آتش خود قرار داد. در این جا شاعر بقیه‌ی معنای بیت و نتیجه‌گیری از آن را بر مبنای ساختار جمله و محذوفات آن به عهده‌ی خواننده‌ی بیت قرار داده است یعنی با قراردادن مقدار فقیله‌ی که در درونش باقی مانده بود و در حکیم سرّ دلش محسوب می‌شد بر زبانه‌ی آتش، با اندک زمانی آن هم سوخت و شمع از پای درآمد و خاموش شد. (هنوز هم معنای بیت به اتمام نرسیده است) و ما عاشق و معشوق خلوت گزیده بدون دغدغه‌ی خاطر با خیال راحت به راز و نیاز و بوس و کنار خود مشغول شدیم. مراد شاعر از شکرگزاری این است که ما بدون اینکه شمع را بکشیم یا از خانه بیرون ببریم خود از پای درآمد.

ضمناً توضیح ذیل ضروری به نظر می‌رسد: خواجه کلمه‌ی مرکب «سردل شمع» را به عنوان استعاره برای مقدار فقیله‌ی درون شمع که رویت نمی‌شود به کار برده است، ولی با کمال تأسف علامه علی‌اکبر دهخدا و فرهنگ‌نویسان دیگر آن را ضبط نکرده‌اند و تردیدی نیست که هر دو بیت یعنی ابیات خواجه و خواجه هر دو تا به حال مفهوم نگردیده‌اند زیرا خواجه می‌فرماید:

هر دم ای شمع چرا سرّ دل آری به زبان

نه من سوخته خون می‌خورم و خاموشم

لذا شایسته است کلمه‌ی «سرّ دل شمع» به عنوان استعاره برای مقدار فقیله‌ی که در شکم شمع نهفته و مستتر است در لغت‌نامه ضبط گردد و ابیات خواجه و خواجه هر یک به عنوان شاهد مثال برای آن آورده شود.

نسخه بدل‌های بیت

برای کلمه‌ی «خلوتیان» نسخه‌بدل «خلوت ما» و برای کلمه‌ی «سردلش» نسخه‌بدل‌های «راز دلش» و «سوزدلش» نیز آمده است. ما برای کلمه‌ی مرکب «خلوت ما» از دیدگاه سهولت تلفظ و طنین نون غنّه کلمه‌ی خلوتیان را برگزیدیم و هم‌چنین کلمه‌ی مرکب «سردلش» را برای نسخه‌بدل‌های دیگرش زیرا ضمن این که این کلمه مرکب در نسخه‌های استاد علامه محمد قزوینی و استاد دکتر نائل خانلری آمده است و خواجه هم که سخت مورد احترام و علاقه‌ی خواجه بوده همین کلمه‌ی مرکب «سردلش» را به کار برده است.

ناگفته نماند که بیت مورد بحث در غزلی آمده به مطلع زیر:

حسنت به اتفاق ملاحات جهان گرفت

آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت

که بیش از پنجاه سال است بیش‌تر استادان مسلم آواز آن را خوانده‌اند که نوارهای هر یک از آن‌ها در آرشیو رادیو تهران موجود است. اتفاقاً بیت ذیل هم آمده است:

می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

که هنوز معنای آن هم به دست نیامده است.

نسخه بدل‌های در دیوان حافظ

۱- می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

۲- می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی یار

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

۳- می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی او

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

۴- می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی تو

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

۵- می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی خود

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

بدواً لازم به تذکر است که برای تشریح و معنای ابیات این دیوان و به دست آوردن نسخه‌بدل‌های صواب آن‌ها چون منحصرأ موضوع بر مبنای صواب و ناصواب دور می‌زند و پا به پای معنای

آئینه‌ی جام

«می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت
غیرت صبا و رشک او به جهت دم زند گل از بوی دوست است،
زیرا که گل دم از بوی دوست می‌زند صبا نیز دم و نفسی از بوی
کوی دوست می‌زند این رشک و غیرت صبا سبب شد که بر گل
بوزد و نفس او را در دهان بگیرد. این جا دو معنی ممکن است: یکی
آن که نفس گل در دهان او ماند یعنی هر که بخواهد عطر او را بو
کند باید دهان او را بو کند. معنی دیگر این که صبا بر آن بوزید و گل
پرپر شد. نفس در دهان گرفتن کنایه از خفه شدن و در این جا پرپر
شدن گل است. (ص ۹۵-۹۶)

به طوری که مشاهده می‌گردد آئینه‌ی جام هم نسخه‌بدل
«رنگ و بوی دوست» را آورده است در نسخه‌های متعدد دیگر هم
یا همین کلمه‌ی مرکب «رنگ و بوی دوست» آمده یا رنگ و بوی
یار یا رنگ و بوی او یا رنگ و بوی تو که تمامی آن‌ها در یک راستا
قرار گرفته‌اند و تمامی آن‌ها مردودند زیرا که کلمه‌ی مرکب «رنگ
و بو» به انسان نسبت داده شده و تنها نسخه‌بدل صواب می‌تواند
«رنگ و بوی خود» باشد که در نسخه ستایشگر و در یکی از
نسخه‌های استاد دکتر خانلری با نشانه‌ی «دال» آمده است زیرا که:

۱- در ادبیات فارسی دو کلمه‌ی «رنگ و بو» به صورت عطف
اختصاص به گل دارد و هیچ شاعر یا ادیبی این دو کلمه را به صورت
عطف با یک‌دیگر برای انسان به کار نبرده است و تا آن جا که
مطالعات نگارنده اجازه می‌دهد در این مورد در ادبیات فارسی برای
انسان صفت «آب و رنگ» به کار رفته است و می‌گویند: «فلانی
آب و رنگی داره»، و نمی‌گویند: «فلانی رنگ و بویی داره» و با
امعان نظر در دواوین شعرا من جمله دیوان شاعر مورد بحث کلمه‌ی
«بو» صرفاً برای زلف معشوق به کار گرفته شده و اگر شاعر در بیتی
کلمه‌ی «بو» را بدون مضاف‌الیه آن یعنی کلمه‌ی «زلف» به کار
برده به ناچار برای جلوگیری از تبادر اذهان نسبت به معنای متضاد
آن صفتی را به کار برده است هم‌چنان که در بیت ذیل می‌فرماید:
بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید

از یار آشنا سخن آشنا شنید
که با وجود صفت خوش برای کلمه‌ی «بو» اگر شارجی در شرح
بیت مزبور مضاف‌الیه محذوف آن یعنی کلمه‌ی «زلف» را به جایش
قرار ندهد (هم‌چنان که در بیش تر شروح، شارحان این عمل را
انجام نداده‌اند) باز هم خواننده‌ی شرح با سرگردانی روبرو است.

۲- شروح فوق به طور کلی ناصواب است زیرا از طرفی اگر گل
در مقام ستایش معشوق برآید و معشوق ستائی کند، محق است و
شاعر خود گل را نشانه و اثری از معشوق برشمرده و این امر

صواب بیت ارائه شده ایرادات آن بایستی با ادکله‌ی کافی همراه باشد،
لذا شایسته است ابتدا ناصواب بودن شروح برشمرده شود سپس در
مقابل آن‌ها وجه صواب ارائه گردد تا جای هیچ‌گونه شبهه‌یی باقی
نماند. هم‌چنین این مقاله را مقالات بعدی به دنبال نباشد.

و اما نسخه‌بدل‌های شماره‌ی اول تا چهارم یکی پس از دیگری
به طور قطع مردود است. آن‌چنان که شایسته است به جای راندن
به حاشیه اصولاً از کتاب به دور ریخته شوند زیرا از رده‌بندی گروه
دوم نگارنده محسوب می‌گردند که بدون هیچ غرضی به وجود
آمده‌اند تا جایی که این بیت می‌تواند عنوان مقام و موقعیت کلمه را
در امر به وجود آمدن تحریف و جابه‌جایی کلمات در مکان یک‌دیگر
بدون هیچ مقصودی به خود اختصاص دهد و شاهد مثال قرار بگیرد
و تنها نسخه‌بدل صواب، کلمه‌ی «خود» می‌باشد که در نسخه‌های
چهارده‌گانه‌ی استاد دکتر پرویز خانلری با عنوان «دال» آمده و
هم‌چنین در نسخه‌ی «ستایشگر».

ضمن این که به نظر نگارنده کلمه‌ی «خویش» بر کلمه‌ی
«خود» برتری دارد، زیرا علمای علم عروض می‌گویند حرف ساکن
اضافی در آخر مصراع، مصراع را پر می‌کند و تردیدی ندارد که این
تشخیص را شاعر هزار بار بهتر از نگارنده می‌داده و بدون شک در
نسخه‌بدل‌های دیگر به دست خواهد آمد، مع‌هذا ما بر نسخه
بدل‌هایی تکیه می‌کنیم که تا به حال به دستمان رسیده و همان
کلمه‌ی «خود» را فعلاً انتخاب می‌کنیم تا نسخه‌یی با نسخه‌بدل
کلمه‌ی «خویش» به دست آید.

شرح غزل‌ها

می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت
گل می‌خواست از رنگ و بوی دوست سخن بگوید از غیرت باد
صبا نفس در دهانش حبس شد. گل را با دوست مقایسه کرده که
می‌خواهد با رنگ و بوی خود دوست را وصف کند اما باد صبا که
عاشق و محرم دوست است حسادت می‌ورزد و گل خاموش
می‌ماند «نفسش در دهان گرفت» به این معنی که گل به صورت
غنچه ماند و دهان خود را باز نکرد تا مبادا باد صبا بر اثر حسادت
برای دوست خبر ببرد. نقطه‌ی ضعف این تعبیر این است که گل به
صورت غنچه باقی نمی‌ماند و هر گلی شکفته می‌شود اما توجیه
بهتری برای این معنی به دست نیامد شاید «نفسش در دهان
گرفت» به این معنی باشد که نفسش مثل آتش دهانش را سوزاند
که خود گل به دهان و سرخی آن به آتش تشبیه شده است نزدیک
است به معنای این مصراع «شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت»
(ج ۱، ص ۳۸۵)

نمی‌تواند خشم باد صبا را برانگیزد تا جایی که غیرت برآورد و گل را خفه کند یا پرپر نماید و از طرفی دیگر از ویژگی‌های معشوق این است که همه او را ستایش کنند و ستایش معشوق نمی‌تواند در انحصار یک نفر قرار بگیرد و شاعر طبق گفته‌ی خود یعنی مضمون بیت ذیل چنین حقی را برای باد صبا در نظر نگرفته است و می‌فرماید:

نه من بر آن گل عارض غزل سراپم و بس

که عندلیب تو از هر طرف هزارانند
و بنابر ادله‌ی فوق تنها نسخه‌بدل صواب، کلمه‌ی مرکب «رنگ و بوی خود» می‌باشد و در بیت مزبور خودستایی گل مد نظر شاعر است با رنگ و بوی خود در مقابل آب و رنگ معشوق و بوی زلف او اکنون با در دست داشتن نسخه‌بدل صواب «خود» به شرح لغات محذوفات و معنای بیت می‌پردازیم.

۱- دم زدن: این مصدر مرکب در ادبیات فارسی به تنهایی یعنی نفس کشیدن و سخن گفتن آمده است و اگر با مفعول با واسطه به کار برده شود، صرفاً به معنای لاف‌زدن و خودستایی به شمار می‌آید، شاعر در بیت مزبور آن را با مفعول با واسطه به کار برده و می‌فرماید: «از رنگ و بوی خود» لذا صرفاً معنای لاف‌زدن و خودستایی گل را از آن ارائه می‌دهد.

غیرت [باد] صبا = غیرت کردن باد صبا: این مصدر که به فاعل خود اضافه شده و شبه فعل محسوب می‌گردد، صرفاً در بیت مورد بحث به معنای به جنبش درآمدن و حرکت کردن باد صبا است برای مخالفت نسبت به بیان یا عمل ناصواب مخاطب، همین و بس و اما بعد از آن چه می‌شود و چه عملی انجام می‌یابد و از پیروزی و شکست کدام یک نصیبش می‌گردد. بایستی برشمرده شود (چه بسا افرادی که در اثر غیرت کردن به مخالفت برمی‌خیزند و شکست می‌خورند و ننگ به بار می‌آورند) شاعر با نهایت مهارت عمل باد صبا را که بعد از به جنبش درآمدن انجام داده حذف کرده و تنها پیروزی آن را یادآوری نموده آن هم غیرمستقیم یعنی شکست مخاطب او را در جمله آورده است که تمامی غموض و پیچیدگی معنای بیت در همین عمل نحوی است و اما عمل باد صبا بعد از به جنبش درآمدن و حرکت کردن او برای مخالفت کردن این است که با به جنبش درآمدن او برای مخالفت کردن با گل بوی زلف یار که همراه او بوده پراکنده شده و در نتیجه بوی گل محو شده است، یعنی بوی گل در برابر بوی خوش زلف معشوق چنان بی‌مقدار شده که گویی گل دم برنمی‌آورد و به بیان دیگر بوی گل چنان تحت الشعاع بوی خوش زلف معشوق قرار گرفته که گویی گل دم فرو بسته و بویی از دهان آن منتشر نمی‌گردد.

معنای بیت: گل [قد برافراشته] می‌خواست با رنگ و بوی خود [و عطرافشانیش] لاف برابری و هم قدری با معشوق را بزند. باد صبا برای مخالفت با او به جنبش درآمد و بوی خوش زلف معشوق که همراه او بود پراکنده شد. (انتشار بوی خوش زلف معشوق در اثر حرکت باد صبا به سبب غیرت کردن او همانا و محو شدن بوی گل که به مثابه خفه شدن اوست همانا) و بوی گل و عطرافشانیش که به منزله‌ی لاف‌زدن او بود آن چنان در مقابل بوی خوش زلف معشوق محو شد که گویی گل دم فرو بسته و بویی از دهان او منتشر نمی‌شود.

در بیت ذیل که متعلق به همین شاعر است نوعی دیگر از همین مضمون را مشاهده می‌کنیم:

در آن چمن که نسیمی وزد ز طره دوست

چه جای دم زدن نافه‌های تاتاری است

معنای بیت: در آن چمن که نسیمی از طره دوست می‌وزد [چون بوی خوش طره دوست همراه آن نسیم است] چگونه نافه‌های تاتاری می‌توانند از بوی خوش خود صحبت به میان آورند و گزافه‌گویی کنند. ■

شعری از حسن صدر

مؤلف کتاب: علی، مرد نامتناهی

درستکاری من شد بالای جان و تنم
کجاست محرم رازی که بشنود سخنم
همیشه تلخ بود کام من که در همه عمر
برون نیامده جز حق کلامی از دهنم

